

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۲۴ - ۱۰۹

## بررسی معنای باطنی «طهارت و نجاست» و نقش آن در اخلاق

محمد رسول آهنگران<sup>۱</sup>

فاطمه انصاری<sup>۲</sup>

### چکیده

مکاتب مادی، حکما، فلاسفه و عرفا مبانی و روش‌های مختلفی در علم اخلاق و راه نیل به فضائل و عبور از رذایل بیان کرده‌اند. اما راه حقیقی رسیدن به اخلاق کریمه، که در دیگر مکاتب اخلاقی دیده نمی‌شود؛ طهارت به معنای حقیقی کلمه است. وفق تعالیم اسلام، تنها طهارت سبب سعادت و رستگاری و مایه رشد و تکامل انسان است. تدقق در آیات و روایات افاده این مطلب را می‌کند که حقیقت طهارت، معرفت به امام(ع) است. لذا رکن اساسی اخلاق، معرفت به امام است و هر چه معرفت انسان به ولی الله الاعظم بیشتر شود تخلق او به اخلاق کریمه بیشتر خواهد شد. این پژوهش با نگاهی نو ضمن بررسی معنای باطنی طهارت و نجاست به تبیین تقابل این دو با یکدیگر می‌پردازد و اثبات می‌کند که حقیقت طهارت منحصر در ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) است، و از آنجایی که نجاست در معنای اولیه ضد طهارت ظاهری، و در معنای دوم نیز ضد طهارت باطنی است، چیزی جز دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) نمی‌باشد. بنابراین کمال اخلاق در ولایت اهل بیت (ع) است و رسیدن به این مهم بدون ولایت معنا و مفهومی نخواهد داشت و این همان مساله‌ای است که سبب تحول اخلاق می‌شود.

### واژگان کلیدی

طهارت، نجاست، معرفه الامام، اهل بیت(ع)، اخلاق.

۱. استاد تمام، گروه فقه و حقوق دانشگاه تهران، پردیس فارابی، قم، ایران.

Email: ahangaran@ut.ac.ir

۲. دکتری فقه و حقوق اسلامی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران / استاد مدعو دانشگاه قم / استاد مدعو

Email: Fa.ansar92@gmail.com

دانشگاه آزاد اسلامی قم.

پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۵/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۲۷

## طرح مسأله

یکی از مهمترین مسائل در مباحث اخلاقی، مسأله طهارت است که ارکان اساسی کمال غایی به شمار می‌آید. چرا که از نظر اسلام طهارت و پاکی نفس تنها عامل رستگاری و وصول به سعادت است. پایه‌های اخلاق و به فعلیت در آوردن استعدادهای بالقوه اخلاق حسنه، همگی نیازمند تطهیر روح و طهارت باطنی است. تا انسان در مسیر طهارت از رذایل اخلاقی نگذرد، به اخلاق حسنه دست نمی‌یابد. اسلام در راه رسیدن به اخلاق حسنه، در هر دو بخش طهارت ظاهری و باطنی، آموزه‌های دستوری کثیری دارد. این آموزه‌ها بر آن است تا انسانی با سلامت جسم و روح تربیت کند که بتواند به عنوان خلیفه الهی در عالم عمل کند و مظهر الوهیت و ربوبیت الهی باشد.

از آنجایی که خطاب‌های شرعی در آیات و روایات، ظواهر و بطونی دارد و دارای وجوهات متکثری است - که این هم موافق بالاترین درجات فصاحت و بلاغت است و هم ذخیره‌ای برای رفع حوائج جمیع بندگان با هر سطح عقلی تا روز قیامت می‌باشد - به همین سبب هم ما در این پژوهش، به پشتوانه ثقلین و با استناد به منابع اصیل و مراجع شیعی از جمله کتب اربعه و اصول اربعمائه و...، پرداختن به حقیقت باطنی طهارت و نجاست، تقابل این دو و نقش آنها در نیل به اخلاق کریمه می‌باشد. بدون تردید بررسی باطن طهارت و نجاست، تاثیر بسیاری در فهم راه رسیدن به کمالات اخلاقی خواهد داشت؛ به گونه‌ای که نه تنها بسیاری از خلأهای موجود بدین وسیله مرتفع خواهد شد، بلکه باب‌های وسیعی نیز به روی محققین گشوده خواهد شد.

اخلاق بر محور ولایت اهل بیت(ع) تعریف می‌شود یعنی همان گونه که اعمال از صراط مستقیم عبور می‌کند، اخلاق نیز از صراط مستقیم عبور می‌کند. و این صراط مستقیم چیزی جز طهارت قلب یا همان معرفه‌الامام نیست. اهل بیت(ع) راه رسیدن به اخلاق کریمه هستند و وادی ولایت ایشان، وادی کامل‌ترین صفات اخلاقی است. خداوند کمال اخلاق را تنها به اهل بیت(ع) داده است لذا سایرین به اندازه‌ای که وارد وادی ولایت ایشان می‌شوند، از آن صفات به آنها عطا می‌شود و نورانیت کسب می‌کنند. بنابراین انسان یا با کسب طهارت قلب تحت ولایت اهل بیت(ع) قرار می‌گیرد و به نور اهل بیت(ع) منور می‌شود یا با دوری از طهارت قلب و کسب نجاست تحت ولایت دشمنان اهل بیت(ع) قرار می‌گیرد و ظلمانی به ظلمت شیطان می‌شود. لذا هرکجا نور ولایت اهل بیت(ع) باشد آنجا طهارت و کمال اخلاق است و هرکجا ظلمت دشمنان اهل بیت(ع) باشد آنجا نجاست و ضد اخلاق است. بنابراین رسیدن به اخلاق کریمه جز از طریق ولایت اهل بیت(ع) ممکن نیست. مکاتب مادی و حکمای غیرالهی حتی عرفا و فلاسفه‌ای همچون فلاسفه یونان قدیم به بررسی علم اخلاق پرداخته، روشها و شیوه‌هایی

مختلفی در علم اخلاق بیان کرده اند. اخلاق رذیله و حمیده را تعریف کرده اند و راه رسیدن به اخلاق حمیده و عبور از اخلاق رذیله را در شیوه های مختلفی بیان کرده اند. اما این پژوهش با نگاهی متفاوت، با استناد به آیات قرآن کریم و روایات نورانی اهل بیت(ع) به بررسی حقیقت باطنی طهارت یعنی معرفت امام(ع) به عنوان رکن مهم سلوک اخلاقی می پردازد که سبب پرورش اخلاق می باشد.

## نجاست و طهارت

واژه نجس در اصطلاح فقهی به چیزهایی گفته می شود که از نظر شرعی طاهر نیستند(مشکینی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۳۰) از این رو مسلمانان باید احکامی را درباره آنها رعایت کنند؛ از جمله اینکه خوردن شیء نجس حرام است. مفهوم نجس در مقابل طاهر قرار دارد، نه در برابر آلوده؛ بنابراین امکان دارد شیئی آلوده، به لحاظ شرعی طاهر باشد و یا برعکس، یعنی شیئی سالم و پاکیزه، از نظر شرعی نجس باشد. (مشکینی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۳۰). این واژه به سه صورت «نَجَس»، «نَجَسٌ» و «نَجَسٌ» به کار رفته است. (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۴، ص ۱۱۰). واژه «نَجَسٌ» تنها برای اعیان ده گانه نجاسات به کار می رود ولی واژه «نَجَسٌ»، هم برای اعیان نجس و هم برای آنچه نجس شده (مُتَنَجَّسٌ) استفاده می شود.

طهارت از ریشه «طهر» به معنای پاکی و ضد نجس و قدر است(قرشی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۲۴۱). طهارت موضوع بسیاری از آیات حضرت قرآن می باشد.<sup>۱</sup> مستفاد از آیات کریمه حضرت قرآن، طهارتی که با مطهرات حاصل می شود، یک حجیت ظاهری دارد که همان طهارت از خبث و حدث است که شامل وضو، غسل و تیمم می شود. احکام این قسم از طهارت در کتب فقهی مورد بحث قرار گرفته است. طهارت ظاهری مقدمه واجبات تعبدی می باشد. مکلف پیش از حضور در برابر معبود باید تحصیل طهارت کند. پس طهارت مقدمه واجب برای تکالیف عبادی است. به عنوان نمونه صلاة که خود جامع جمیع عبادات است، مقدمه واجبی دارد که آن طهارت است و «لا صلاة الا بطهور»(برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۷۸)؛ یعنی اگر صلاتی بدون طهور باشد، آن اعمال و افعال واقعه تخصصاً از عنوان صلاة خارج است، چون هیچ صلاتی بدون کسب طهارت، نماز محسوب نمی شود.

## اقسام طهارت

یک قسم از اقسام طهارات، طهارت ظاهری، طهر از خَبَث یا طهارت از نجاسات و اقدار است، یعنی مکلف پیش از ورود به عبادات باید بدن و لباس خود را از هر گونه مانعی چون

۱ «يُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ» (سوره انفال، آیه ۱۱)، «وَيُبَايِعُكَ فَطَهِّرْهُ وَ الرَّجْزُ فَاهْتَجِرْ» (سوره مدثر، آیه ۴-۵)، «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (سوره واقعه، آیه ۷۹)، «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (سوره توبه، آیه ۱۰۸) و...

نجاست تطهیر نماید. طهارت از خبث شئونی دارد که در اصطلاح فقهی به آن مطهّرات گفته می‌شود. به بیان دیگر هرگاه مکلف دچار آلودگی‌ها و نجاسات شود، به کمک مطهّرات می‌تواند تحصیل طهارت نماید.

ماء و شمس از جمله اقسام مطهّرات می‌باشد. خداوند متعال در سوره مبارکه انفال آیه ۱۱ به یکی از اقسام مطهّرات تصریح فرموده است: «يُنزَلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِبَ عَنْكُم رِجْسَ الشَّيْطَانِ» (انفال/۱۱).

قسم دیگر طهارت ظاهری، طهارت از حَدَث است که آن شئونی دارد؛ وضو، غسل یا تیمم بدل از آنها از شئون طهارت می‌باشند. در سوره مبارکه مائده، آیه ۶ به شئونات طهارت یعنی طهارت مائیه که عبارتست از وضو و غسل و طهارت ترابیه که عبارتست از تیمم که بدل از وضو و غسل می‌باشد، تصریح شده است.<sup>۱</sup> صحت واجبات عبادی منوط به تحصیل طهارت ظاهری است که اقسام و شئون آن اجمالاً تبیین شد. اما طهارت یک معنا و حقیقتی دارد که هر یک از مطهّرات که طهارت با آنها حاصل می‌شود و گوناگون و در شئونات مختلف هستند، شأنی از شئون آن طهارت حقیقی می‌باشند. اگر طهارت ظاهری ملزم به معنای حقیقی خود نباشد، ما را به هدف تطهیر نمی‌رساند، در واقع طهارت ظاهری بدون الزام به معنای حقیقی اش، اصلاً مطهر نیست و عبث می‌باشد و مقبولیتی نزد شارع ندارد و مانع نیل به کمالات اخلاقی می‌گردد.

### طهارت باطنی

طهارت باطنی که بدون آن طهارت ظاهری مجزی عند المولی نیست، عبارتست از طهارت قلب. قلب فرمانده بدن، اعضا و جوارح است، و به بیان دیگر قلب فرمانده کل و امام الجسد است. به همین دلیل اگر طهارت در قلب ایجاد شود، این طهارت در سایر اعضا و جوارح نیز جاری می‌شود.

امیرالمومنین علی(ع) در کلامی راجع به طهارت قلب می‌فرماید: «قُلُوبُ الْعِبَادِ الطَّاهِرَةُ مَوَاضِعُ نَظَرِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَمَنْ طَهَّرَ قَلْبَهُ نَظَرَ إِلَيْهِ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص ۵۰۱)؛ طبق فرمایش آن حضرت، قلوب طاهر عباد، مواضع نظر خداوند سبحان است. موضع نظر، محل عنایت و قرب الهی است؛ به بیان دیگر تقرب به خداوند متعال تنها بواسطه قلوب مطهره ممکن است. انحصار این معنا در عبارت بعدی که سیاق شرطیه دارد، ظهور می‌یابد، چون می‌فرمایند: هر که قلبش متصف به طهارت باشد، قرب الهی برایش حاصل می‌شود، و خداوند متعال به او نظر می‌کند و به کمال صفات اخلاقی دست می‌یابد.

بنابراین قلب غیر طاهر فاقد این نظر الهی خواهد بود؛ هر چند اراده خداوند متعال براین

۱ ... فَأَغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَىٰ ... فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا ... سوره مائده ، آیه ۶.

تعلق گرفته که قلوب عبادش را تطهیر فرماید؛ چنانچه در شریفه می فرماید: «يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُم» (مانده/۶) و برای تحقق این امر انبیائش را مبعوث فرموده، اما اگر قلبی پس از این ابلاغ ایمان نیاورد، کافر است و خداوند متعال نمی خواهد قلوب کفار را طاهر فرماید. پس قلوب کفار، فاقد طهارت است. و عاقبت چنین قلبی خذلان در دنیا و عذاب عظیم در آخرت است<sup>۱</sup>.

### طهارت قلب؛ معرفت الامام

در اخبار تصریح شده است که این طهارت قلبی چیست، حضرت ختمی مرتبت □ در روایتی می فرماید: «فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُطَهِّرَ قَلْبَهُ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ عَرَفَهُ وَلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمِسَ عَلَى قَلْبِهِ أُمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۲۵۰). طبق این روایت شریفه کسی را که خدا بخواهد قلبش را طهارت بخشد، معرفت امیرالمومنین علی(ع) را در قلبش ایجاد می کند، پس طهارت قلب با معرفت ولی الله الاعظم(ع) محقق است. و کسی را که خدا نخواهد طهارت بخشد راهی به معرفت الامام پیدا نخواهد کرد. پس منکرین و مکذبین معرفت به ولایت امام، فاقد طهارتند و بلکه اراده الهی بر هلاکت و نابودی آنها قرار گرفته است. لذا اهل بیت(ع) راه رسیدن به اخلاق کریمه هستند به عبارت دیگر هرکجا نور ولایت اهل بیت(ع) باشد، وادی طهارت و کمال اخلاق آنجاست و هرکجا ظلمت دشمنان اهل بیت(ع) باشد، نجاست و ضد اخلاق آنجاست. بنابراین رسیدن به اخلاق کریمه جز از صراط مستقیم یعنی ولایت اهل بیت(ع) ممکن نمی باشد.

### مطهرات

حال برای روشن تر شدن بحث به بررسی حقیقت باطنی سه مورد از مطهرات می پردازیم.

#### الف) ماء

ماء یکی از اقسام مطهرات، بلکه مصداق اتم و اکمل آن است. آب مطهر لکل شیء سوی ما لا یقبل التطهیر است. سایر مطهرات با وجود اجتماع شرایط، مطهر اشیای خاصی می باشند، لیکن آب هر نوع منتجسی را تطهیر می کند، حتی برای بعضی از اعیان نجس مانند مردار انسان نیز پاک کننده است که بعد از تمام شدن سه غسل او، بدن میت پاک می شود. خداوند تبارک و تعالی در حضرت قرآن ماء را سرچشمه حیات و طهارت معرفی می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ» (انبیاء/ ۳۰). و در سوره مبارکه فرقان، آیه ۴۸ آنرا طهور وصف می فرماید: «أَنْزَلْنَا مِنَ

۱ «لَمْ تَوْمِنُ قُلُوبُهُمْ...أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ». سوره مائده، آیه ۴۱.

السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا»<sup>۱</sup> سوره مبارکه انفال، آیه ۱۱ به علت این امر که چرا ماء مصداق اتم و اکمل مطهرات است، اشعار دارد: «يُنزَلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ». در این آیه شریفه تصریح می‌فرماید که ماء منزل از جانب خداوند تبارک و تعالی است و این امتنان الهی بر خلق بوده است که ماء را برایشان نازل فرمود، سپس به هدف نزول آب اشاره می‌فرماید که عبارتست از طهارت؛ «يُنزَلُ مَاءٌ لِيُطَهِّرَكُمْ» و چون طهارت ضد نجاست است، پس وقتی طهارت ایجاد شود، نجاست زائل شود، لذا در انتهای کریمه می‌فرماید: «يُدْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»؛ به بیان دیگر رجز شیطان بواسطه طهارت ماء تحصیل می‌شود. از اینجا معلوم می‌شود که طهارت ماء در این کریمه مشعر به طهارت باطنیست، زیرا رجز شیطان که تنها بواسطه ماء زائل می‌شود، خبث قلب است. پس در این آیه شریفه به طهارت قلبی تصریح شده و الا نمی‌فرمود ماء، رجز شیطان را زائل می‌کند. چنانچه رجز شیطان خبث قلب است و با خبثات یا نجاست‌های ظاهری متمایز است، ماء نیز در اینجا به شان حقیقی مطهرات تصریح دارد. روایات مفسره ذیل این کریمه تصریح نموده‌اند که «الْمَاءُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۶، ص ۱۷۶؛ کوفی، ۱۴۱۰، ص ۱۵۳) پس ماء که مصداق اتم و اکمل مطهرات است یک حقیقتی دارد و آن ولایت امیرمؤمنان علی(ع) می‌باشد. اینکه در آیه شریفه فرمود: «لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ، فَذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُطَهِّرُ اللَّهَ بِهِ قَلْبَ مَنْ وَالَاهُ»؛ خداوند متعال، قلوب اهل موالات را به واسطه ولایت آن حضرت(ع) تطهیر می‌کند و «مَنْ وَالَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الرَّجْسَ وَ قَوَّاهُ عَلَيْهِ»؛ رجز شیطان تنها به واسطه ولایت زایل می‌شود(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۳۶، ص ۱۷۶).

در کلام نورانی، امام حسین(ع) می‌فرماید: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ»: ما طهارت هستیم. الطَّهَارَةُ، مصدر است و مصدر بن هر واژه و مفهوم اصلی فعل است، بلکه اصل فعل از مصدر اخذ می‌شود. هر یک از فاعل و مفعول شأنی از شئون مصدر یا فعل می‌باشند، زمانیکه فاعل به نهایت فعلیت برسد به او اشاره فعلی می‌شود. به عنوان مثال کسی که عادل به جمیع معنا باشد، به او عدل می‌گویند؛ لذا حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) در روایات نورانی می‌فرماید: «أَنَا الْمِيزَانُ»، «أَنَا الْإِمَامُ الْعَدْلُ». همچنین کسی که جمیع فیض در او جمع شده باشد به او فیض می‌گویند نه فائض. پس هرگاه فاعلیتی به مطلق و اتم و اکمل خود برسد در شأن مصدر یعنی خود فعل تعریف می‌شود. لذا آن حضرت نفرمودند ما طاهر و مطهر و مطهر هستیم بلکه فرمودند ما طهارت هستیم، یعنی منشا و مصدر طهارت یا مطلق طهارت در عالم از حضرات

۱ طهور مبالغه در طهارت و به معنای ثبوت طهارت برای شیء است؛ طهور، طاهر فی نفسه و مطهر غیره است. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۷، ص ۱۲۹)

معصومین(ع) می باشد. لذا دستیابی به کمال اخلاق منوط به کسب مطلق طهارت به واسطه ولایت است.

### ب) اسلام

اسلام مطهّر نجاست کافر و اجزای او و ملابس ملحق به او است، زیرا «الإسلام يجب ما قبله»، پس بمحض اینکه کافر شهادتین گوید و مشرف به اسلام شود، وصف کفر متیقن للنجاسة فوت و ازاله می شود. اسلام از ریشه سلم و تسلیم است؛ سلم بمعنای صلح و آرامش است؛ پس کسی که اسلام آورد، وارد سلم و آرامش شده است. و تسلیم بمعنای استسلام لامرالله تعالی و الانقیاد لطاعة می باشد.

آن دین واحدی که من الازل الى الابد محبوب شارع مقدس خداوند تبارک و تعالی بوده، اسلام است: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/۱۹)؛ به یقین یک دین معروف نزد ذات مقدس باری تعالی وجود دارد که آن اسلام علی الاطلاق است. اما هر اسلامی نزد الله عزوجل دین مقبول نیست، و مصیب واقع نمی شود؛ «رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/۳)، بلکه آن اسلام معروف، محبوب و مقبول شارع مقدس است. «إِنَّ» در این آیه شریفه حرف مشبّهة و مفید یقین است که به اسم و خبر نیاز دارد؛ اسم «إِنَّ»، «الدین» است و خبر آن «الإسلام» می باشد که حضرت باقر(ع) آن را چنین تفسیر فرمودند: «الإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بِالْوَلَايَةِ». (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۹۵)؛ یعنی آن دین و شریعت واحدی که شارع مقدس برای عبادش برگزیده همان اسلام است و حقیقت اسلام نیز ولایت علی بن ابی طالب(ع) می باشد.

خداوند متعال در آیه شریفه ۲۰۸ سوره مبارکه بقره می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً». باوجود آنکه ایمان برای مؤمنین مفروض است، اما در این کریمه خطاب خاص به مؤمنین امر می فرماید تا کافه آنها وارد سلم شوند و بیان شد که سلم ریشه و خُلص اسلام است. حضرت صادق(ع) به اصحاب خویش ذیل آیه شریفه فرمودند: «أَتَدْرِي مَا السِّلْمُ؟» سپس فرمودند: «السلم وَايَةُ عَلِيٍّ وَ الْأَيُّمَةُ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ» (دیلمی، ۱۴۲۷، ص ۱۵۹)؛ حر عاملی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۲۰۷). پس امر به اسلام یکجا عام و یکجا خاص استعمال شد؛ امر عام به اسلام، رحمت واسعه شارع مقدس بر همه عباد است بطوریکه اقرار به ولایت را مطهّری برای آنان قرار داد؛ مانند کافر که عین نجاست است اما با اسلام آوردن تطهیر می شود. ✽. امر خاص به اسلام، رحمت خاصه الهی بر مؤمنان است که ولایت نیز برای آنان مطهّر ذنوب و معاصی و مقرب آنان نزد مولا می باشد. «فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يُطَهَّرَ قَلْبَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ عَرَفَهُ وَ لَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَطْمَسَ عَلَى قَلْبِهِ أَمْسَكَ عَنْهُ مَعْرِفَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(ع)» (سلیم بن قیس، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۸۵۹). بنابراین اقرار به اسلام یعنی ورود به حصن حصین ولایت، موجب

استقرار مفر در سلم و حریم امن و مطهر الهی می شود و او به میزان حمل و فهمی که از معرفت امامش کسب نموده، از حدث و خبث پاک می گردد و متخلق به اخلاق حسنه می گردد.

### شهادتین

حقیقت اسلام حصن حصین ولایت ولی الله الاعظم (ع) است و بواسطه ولایت قاعده جب جریان پیدا می کند. لذا اسلام مطهر کافر می باشد، یعنی به محض آنکه کافر شهادتین را بر لسانش جاری کند، پاک می شود، گرچه ایمان لسانی یکی از مراتب ایمان است نه تمام آن. شهادتین گواهی دادن به یگانگی خدا و رسالت حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی (ع) می باشد. مفاد شهادتین با بیان عبارت «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ع)» (مفید، ۱۴۱۳، ارشاد، ج ۱، ص ۳۳۶) با هر زبانی که ادا شود، محقق می شود و مقرر یا معترف بواسطه ادای آن مسلمان و طهر بدنه و حقن دمه و عصم ماله. سرّ شهادتین در ولایت ولی الله الاعظم (ع) و مظهره الاکمل الاتم نهفته است، چون سرّ توحید و نبوت در ولایت است. لسان الله الناطق امام صادق (ع) می فرماید: «لَوْ لَا نَحْنُ مَا عَرَفَ اللَّهُ وَ لَوْ لَا نَحْنُ مَا عُبِدَ اللَّهُ» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۱۴۴). لولای تحضیضیه در حدیث شریف، متعلق آن را با امتناع غیر، محصور و منحصر می کند. یعنی معرفه الله و عبودیه الله جز با ولایت معنا پیدا نمی کند. پس سرّ توحید در ولایت است طریق ایصال آن بدون ولایت سد باب است.

### ج) اَرْض

پنجمین قسم از اقسام مطهرات، ارض یا همان زمین است. زمین مشروط به شرایطی مطهر متنجسی خواهد بود که با زمین در مساس طبیعی قرار داشته باشد؛ (۱) عین نجاست زائل شده باشد و با راه رفتن روی زمین متنجس نیز رفع شود. (۲) زمین باید یابس یا خشک باشد؛ زمین مرطوب یا گل نمی تواند مطهر واقع شود. ارض یا زمین در صورت ظاهر اشاره به ظرفیت مکانی دارد. اما در مرتبه دیگر از معنا، ارض، وجود مؤمنین است. چنانچه در تفسیر ذیل آیه شریفه «الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا» آمده است: «الْأَرْضُ الشَّيْعَةُ» (استر آبادی، ۱۴۰۹، ص ۷۷۷). ارض یک مولا و مقتدایی دارد که او «صاحب الارض»؛ «رَبُّ الارض» و «زُرُّ الْأَرْضِ الَّذِي إِلَيْهِ تَشْكُنُ الْأَرْضُ» میباشد، و آن وجود مقدس امام است (سلیم بن قیس الهلالی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۵۶۳).

قال رَسُولُ اللَّهِ (ص): «إِنِّي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ، زُرُّ الْأَرْضِ أَعْنِي أَوْ تَادَهَا [وَ] جِبَالِهَا، وَ قَدْ وَتَدَ اللَّهُ الْأَرْضَ أَنْ تَسِيخَ بِأَهْلِهَا، فَإِذَا دَهَبَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي سَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا وَ لَمْ يُنْظَرُوا» (جمعی از محدثین، ۱۴۰۵، ص ۱۴۰) پس ارض، وجود شیعیان است که بذاتها فاقد ظهور است، طهارت و احیای ارض بعد از امامت اش با اتصال به رب و صاحب آن که وجود مقدس امام است، محقق می شود؛ «يُطَهَّرُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ كُلِّ جَوْرٍ وَ يُقَدِّسُهَا مِنْ كُلِّ



ظلم» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص ۴۵۷).

## تراب

در ادامه تبیین این بحث، لازم به ذکر است که در مباحث فقهی، گاه مطهر بودن ارض به مصادیق آن اطلاق می شود. یکی از بارزترین مصادیق مطهرات در ارض، «تراب» است. چنانچه حضرت محمد (ص) فرمودند: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى جَعَلْتُ لَكَ وَ لِأُمَّتِكَ الْأَرْضَ كُلَّهَا مَسْجِدًا وَ تُرَابَهَا طَهُورًا» (قمی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۷۸). طهارت تراب امتنانی است که خداوند تبارک و تعالی آن را به امت رسول خدا (ص) تخصیص داده است. طبق فرمایش خداوند متعال در حضرت قرآن، خلقت جمیع عباد از تراب بوده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» (حج/۵)؛ «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ» (روم/۲۰) انسان منشئی از تراب می باشد، خداوند متعال تراب را طهور قرار داده و انسان را از آن آفریده است، اما بدلیل مساس با اعیان نجس که اصل آن جبت و طاغوت یعنی الاول و الثانی می باشند، منتجس می شوند. همانطور که در مبحث پیش اشاره شد ارض و تراب فی حد ذاتهما طهور نیستند، بلکه طهارت آنها مأخوذ از اصل و ریشه آنها است؛ اصل و ریشه طهارت تراب از «أبو تراب» است. «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: «الْمَكْنَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبُو تُرَابٍ» (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۰۲). پس «صاحب الارض» و «زُرُّ الْأَرْضِ» مولانا امیرالمومنین علی (ع) می باشند که «أبو تراب و مجدل الأتراب» و محیط بر آن می باشند. «أب» از واژگان متضایف است؛ یعنی زمانی می توان واژه أب را برای کسی تعقل نمود که واژه متناظر آن (یعنی ابن) محقق شده باشد. به بیان دیگر کسی که تراب شده باشد می تواند پدرش را ابوتراب بخواند. پس شرط طهارت برای عبد آن است که نخست در برابر مولا و صاحبش، خاک شده باشد؛ اگر خاک شدیم آن گاه است که پدرمان ابو تراب و مالک وجودمان می شود؛ و علی (ع) امیر من فی السماء و امیر من فی الأرض و امیر من ماضی و امیر من بقی و لا امیر قبلك و لا امیر بعدك. لذا حضرت محمد (ص) خطاب به حضرت مولا (ع) فرمودند: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَهَبَ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِأَبَائِهَا، أَلَا إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تُرَابٍ وَ أَكْرَمَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْقَاهُمْ» (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۳۶۳).

پس خداوند تبارک و تعالی بواسطه اسلام یعنی ولایت امیرالمومنین (ع) نخوت و تفاخر جاهلیت را که از رذایل اخلاقی است، زائل فرمود. سپس آن حضرت تصریح می فرمایند که انسان از تراب آفریده شده است و امیرالمومنین ابوتراب است، و گرامی ترین آنها متقی ترین آنها نسبت به ولایت است، چون «المتقون شیعة علي بن ابيطالب (ع) و شِبَعْنَا الْحُقُوبَا بِنَا». پس اگر کسی بخواهد به سرّ و حقیقت عبودیت که ولایت است نائل شود، باید در مقابل امام الثقلین و مولی الکونین خاک شود تا پدرش ابوتراب گردد و بدین وسیله تطهیر شود و مزین به اخلاق

کریمه می‌گردد. لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم(ص) چنین وارد شده است: وقتی کفار روز قیامت و لحظه مرگ، شیعیان را می‌بینند، می‌گویند: «یا لیتنی کنتُ تُراباً»؛ (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ص ۱۲۰) <sup>۱</sup> یعنی ای کاش من تراب (شیعه ابوتراب) بودم؛ «تُرَابِيّاً أَيْ عَلَوِيّاً» (نبا، ۴۰/)

### تقابل رجس و طهارت

ماء که مصداق اتم و اکمل مطهّرات می‌باشد، طاهر بنفسه و مطهّر لغیره می‌باشد. اما اگر شیئی نجس شود، مادامیکه عین نجاست ازاله نشود، تطهیر صورت نمی‌گیرد. بنابراین آب زمانی مطهّر است که عین نجاست از متنجّس مرتفع شده باشد. اگر ماء چنین تاثیری را در عالم اثبات دارد، بدلیل حقیقت معنای آن می‌باشد که عبارتست از ولایت حجة الله الکبری. همانطور که طهارت و مصادیق آن (مانند ماء) معنا و آثار ظاهری دارند که مأخوذ از حقیقت و باطن آن می‌باشد، نجاست نیز یک ظاهری دارد که مصادیق آن در شریعت معین شده است که اثر این ظاهر ناشی از باطن آن می‌باشد.

نجس در اصطلاح فقهی ضد طاهر است، لذا عبارتست از آنچه که از نظر شرعی غیرطاهر باشد؛ اگر آن شیء بالا صالّه نجس باشد، بدان عین نجاست گویند، اما گاه شیء اصالتاً پاک است لیکن به دلیل تماس با نجاسات نجس می‌شود که بدان مُتَنَجِّس گویند. پس لفظ نجس در اصطلاح فقهی مشترک بین عین نجاست و متنجس است. آنچه ضدیت محض با طهارات دارد، عین نجاست است که نجاستش ذاتی می‌باشد، و امکان تطهیرش وجود ندارد. لکن متنجس یعنی کسی که اثری و نشانی از آن عین نجاست و مطلق نجاست دارد، اما بذاته طاهر است، در اتصال به آن ماء که طاهر و مطهّر است پاک می‌شود.

یکی از راههای معرفت به شیء عبارتست از شناخت ضد آن. (تعرف الأشیاء بأضدادها). با توجه به تبیین این مطلب که حقیقت طهارت منحصر در ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) است، پس چنانچه نجاست در معنای اولیه ضد طهارت ظاهری می‌باشد، در معنای دوم ضد حقیقت طهارت است، یعنی چیزی جز اعداء اهل بیت (علیهم السلام) نمی‌باشد.

تایید این استنباط در قول حضرت صادق (علیه السلام) می‌باشد که در تفسیر قول خداوند تبارک و تعالی «یا ایُّها الذّین آمنوا إنّما الخمر و المیسر و الأنصاب و الأزلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون» (مائده: ۹۰) فرمودند:

«عَدُوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ وَ الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ وَ الْأَضْنَامُ وَ الْأَوْثَانُ وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاعُوتُ وَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ». (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۸۳ و ۳۰۳)؛ امام صادق (علیه السلام) در این کلام مصادیق عین آنجاس را که ذاتاً

۱ سوره نباء، آیه ۴۰.

نجس بوده و قابلیت تطهیر ندارند نام برده و سپس تصریح می فرمایند که جمیع این مصادیق، یک اصل دارد و آن اعداء ما اهل بیت (علیهم السلام) می باشند. لفظ نجس در نص حضرت قرآن یکبار استعمال شده است و آن در آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه: ۲۸) می باشد که مشعر به نجاست و خبثت قلبی می باشد که مقابل طهارت قلبی است. یعنی کسی که طهارت قلبی ندارد، مشرک است و مشرک نجس می باشد. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این کریمه می فرماید: «من أشرك بالإمام فقد أشرك بالنبي و من أشرك بالنبي فقد أشرك بالله» (استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۵۲۱). پس مشرک که نجس بوده و فاقد طهارت قلبی می باشد، کسی است که به امام شرک بورزد؛ منکر و مبغض ولایت ائمه معصومین (علیهم السلام) باشد. در تکمیل تفسیر آیه شریفه بیان شده است: الطاهر المعصوم فهم الأئمة المعصومون الطيبون الطاهرون و أعداؤهم الأئمة الضالون المضلون المشركون الذي هم نجس لا يطهرون. (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۷۸۰)

امام حسین (علیه السلام) نیز در یکی از خطبات خویش، دشمنانشان را چنین خطاب می فرماید: «فإنك رجس وإننا اهل بيت الطهارة». (کرکی حائری، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۵۲). در این کلام نورانی، حضرت اباعبدالله (علیه السلام) "طهارت" را در شان مصدری آن استعمال فرموده و سپس منتسب به اهل بیت (علیهم السلام) فرموده اند. هرگاه فاعلیتی به مطلق و اتم و اکمل خود برسد در شان مصدر یعنی خود فعل تعریف می شود. لذا حضرت نفرمودند ما طاهر و مطهر و مطهر هستیم بلکه فرمودند ما طهارت هستیم.

وقتی منافقین و کفار حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را به بیعت مجبور نمودند، آن حضرت خطاب به آنها فرمودند: «إنك رجس و إننا أهل بيت الطهارة». (کرکی حائری، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۱۵۲). در این کلام نورانی رجس و طهارت متقابلان و متضادان می باشند. آن حضرت در این عبارت شریفه تمام کفر و تمام ایمان را با لسان نورانی خود چنین تعبیر می فرماید: «إنك رجس» یعنی قطعاً اعداء اهل بیت همان رجس می باشند. رجس اعم از نجاست، قذارت و ساخت است و مشتمل بر هر آنچه فطرت از آن انزجار دارد نیز می شود. و این از قول خداوند تبارک و تعالی اظهر می شود که فرمود: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائده: ۹۰) در صدر کریمه نخست ذکر محرمت و خبثت شده که محمول آنها رجس است. سپس می فرماید: خمر و میسر و انصاب و ازلام از اعمال شیطان اند، و الخبيث لا يدعو إلا إلى الخبيث. پس رجس شیطان است، زیرا همه آن خبثت و محرمت از رجس اند.

و هر آنچه که رجس در آن باشد، ایمان در او نیست، چون در حضرت قرآن تصریح شده است که «يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». (انعام: ۱۲۵) « یعنی خداوند تبارک و تعالی رجس را در کسی که هیچ ایمانی ندارد جعل فرموده است. چون رجس عین النجاسة است و در

عین نجاست طهارت ظاهری و طهارت باطنی که همان طهارت قلب و ایمان است، طریقی ندارد.

لذا تمام اخبار و احداث در یکجا جمع و از همان صادر می شود که آن رجس است و رجس خود شیطان است بهمین دلیل رجس در جمیع آیات حضرت قرآن منهی عنه و متعلق امر اجتناب اکید قرار گرفته است. (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۲۳). بنابراین در صورتی که انسان در پی کسب طهارت قلب باشد، تحت ولایت اهل بیت (ع) قرار می گیرد و به نور اهل بیت (ع) نورانی می شود اما اگر با دوری از طهارت قلب، در پی کسب نجاست باشد، تحت ولایت دشمنان اهل بیت (ع) قرار می گیرد و به ظلمت شیطان ظلمانی می شود. لذا آن راهی که سبب نیل انسان به کمال اخلاق می باشد و رکن اساسی تخلق به اخلاق کریمه است چیزی جز کسب طهارت قلب یعنی معرفت امام (ع) نیست.

### متنجس

گفتیم که اگر شیئی بالاصالة نجس باشد، بدان عین نجاست گویند که قابل تطهیر نیست. اما گاه شیئی اصالتاً پاک است لیکن به دلیل تماس با نجاسات نجس می شود که بدان متنجس گویند. متنجس یعنی کسی که اثر و نشانی از آن عین نجاست و مطلق نجاست دارد، اما بذاته طاهر است و قابلیت دارد که در اتصال به آن ماء که طاهر و مطهر است پاک می شود.

متنجس اصالتاً پاک است یعنی قلبش ذو الطهارة می باشد؛ چنانچه در روایتی می فرمایند: «کلّ مولد یولد علی الفطرة» (جیلانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۶۶)؛ هر کودکی بلکه هر انسانی بر فطرت پاکش متولد می شود؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰). امام باقر (علیه السلام) ذیل آیه شریفه می فرمایند: اینکه انسانها بر فطرت پاک متولد می شوند، یعنی ولایت درون قلب آنها قرار گرفته است. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۳۸۱) اما بدلیل اصابت با نجاست، اثر و نشانی از آن اصل رجاست می گیرد و خبث که عبارتست از هر چیز فاسد، نجس، ناپاک و حرائم موجب زوال طهارت قلبی او می شود. «و کلّ شیء یرجع الی اصله» (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۴۹)؛ طبق مفاد این قاعده نجاست ذاتی متنجس نیست و الا عین رجس می شود، نجاست متنجس عرضی است، لذا به اصل خود بازمی گردد

أنجاس در ابواب مختلف فقهی موضوع احکام تکلیفی و وضعی بوده اند. حرمت اکل نجس و بطلان صلاة با نجاست از جمله این احکام می باشند. نجاسات در احکام فقهی به دو دسته اصلی تقسیم می شوند؛ آنچه که اصالتاً نجس می باشد و در اصطلاح به آن عین النجاسة اطلاق می شود و آنچه اصالتاً پاک است اما به دلیل تماس با نجاسات، نجس شده است (متنجس). اعیان ده گانه نجاسات عبارتند از: سگ، خوک، خون، ادرار، مدفوع، منی، مردار، کافر، شراب، فُقاق. سایر اشیاء، غیر از اعیان نجس در تماس با نجاسات تنجس می یابند و به آنها متنجس

می‌گویند و می‌توان آنها را با مطهرات تطهیر نمود.

پس جمیع اعیان نجس که مولا آنها را حرام و منهی عنه دانسته است، یک معنای باطنی دارد و آن وجود اعداء اهل بیت می‌باشد. عین النجاسة یا نجاست و ظلمت مطلق ل اعداء اهل بیت است که تقابل محض با طهارت و ولایت و نورانیت دارد. پس در آن هیچ نشانی از حقیقت نیست، چون آنجا سراب علی الاطلاق است. اگر عبد طالب حقیقة العبودية و نورانیت آن است، نخست ملزم به اتیان مقدمه واجب آن یعنی تحصیل طهارت است. چون طهارت مقدمه عبودیت است و عبد به معونت آن می‌تواند نورانیت و اخلاق را تکسب نماید و از اینرو عبادت بدون طهر، تخصصاً از عنوان عبادت خارج است. لاصلاة إلا بطهور؛ صلاة که جامع جمیع عبادیات نزد مولاست، بدون طهارت پذیرفته نیست، چون چنین تعدی، عبودیت خداوند سبحان نیست، بلکه مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ است که مولا از آن نهی اکید فرموده چون مبعّد است.

متنجسین نیز که اُتباع و اُشیاع و موالی اعیان نجس یعنی اعداء اهل بیت می‌باشند، تنها به همان میزانی که در وجودشان تمایل و حظی از ولایت است، نشانه‌ای از حیات دارند و به همان مقدار عبودیت برای آنها محقق است و امکان بهره‌مندی از اخلاق را دارا می‌باشند، لکن به همان میزانی که تابع سراب یا اعیان نجس باشند، درک و بهره‌ای از نورانیت و اخلاق کریمه ندارند.

### احکام نجاسات

معانی احکام تشریح شده در باب النجاسات ذیل عنوان عام ارجاس مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ تبیین شد. در این بحث معنای این باب را ذیل کریمه ۳۳ سوره اعراف تشریح خواهیم نمود.

آیه مبارکه می‌فرماید: قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ. «در این کریمه ضمن آنکه به حکم تکلیفی عنوان عام فواحش تصریح شده، فواحش را موجد دو معنای ظاهری و باطنی دانسته است. فواحش از ماده (فحش) أعظم فعل قبیح و مبین علی الاطلاق عند الشرع و العرف است. از اینرو استیعاب عنوان عام فواحش، اعیان نجس و افعال متعلق آنها را دربرمیگیرد. حضرت موسی‌الکاظم (علیه السلام) کریمه را چنین شرح دادند: إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْجَوْرِ وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ مِنَ الْكِتَابِ وَ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَيْمَةُ الْحَقِّ. (صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۳)

وفق بیان آن حضرت، جمیع ظواهر حضرت قرآن، بطنی دارد. محرّمات چون اعیان نجس که در آیه مزبور تحت فواحش تعبیر شده، ظواهر احکام شریعت می‌باشد که بطنی دارد و بطن این محرّمات ائمه جورند.

امام الصدق (علیه السلام) در کلامی می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ، سَمَّى أَضْدَادَنَا وَ أَغْدَاءَنَا فِي كِتَابِهِ وَ كَتَبَ عَنْ أَسْمَائِهِمْ وَ صَرَبَ لَهُمْ الْأَمْثَالَ فِي كِتَابِهِ فِي أُبْعُضِ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ وَ إِلَى عِبَادِهِ

الْمُنْتَقِينَ. (استرآبادی، ۱۴۰۹، ص ۲۲). أصداد و أعداء اهل بیت (علیهم السلام) در کتاب الله عزوجل به کنایه و با ابغض أسماء نام برده شده اند. و از آن جمله فحشاء و منکر است. سپس در صحیححه دیگری به مصادیق فواحش تصریح کرده و می فرماید: «عَدُوْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْفَحْشَاءُ وَ الْمُنْكَرُ وَ الْبَغْيُ وَ الْحَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ وَ الْأَضْنَامُ وَ الْأَوْفَانُ وَ الْجِبْتُ وَ الطَّاعُوتُ وَ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ». (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۵۲)

بنابراین نجس العین بودن صورت ظاهری عناوینی چون میته، دم، خنزیر، کافر، خمر و غیرهم به سبب باطن آنهاست که ائمه جور می باشد. به بیان دیگر مولا ابغض و اقبیح أسماء نزد خود و متقیان را بصورت کنایی بر عناوین محرمات و آنجاس و اقدار قرار داده است. پس جمیع این عناوین فروعات آن اصل کلّ شرّ می باشند. لذا مصادیق آنجاس در احکام شرع، امثال و کنایاتی از أعداء اهل بیت اند که هر یک از آنها بیانگر وجهی و فرعی از فروعات آنهاست و اگر حکم این عناوین (چون دم، میته، کلب و خنزیر) در ظاهر شریعت نجس العین و حرام متعین شده است بدلیل باطن آنهاست. بنابراین وفق مطالب مذکور از آنجایی که رکن اساسی اخلاق، طهارت یعنی معرفت به امام(ع) است لذا هر چه معرفت انسان به ولی الله الاعظم(ع) بیشتر شود تخلق او به اخلاق کریمه بیشتر خواهد شد.

## نتیجه گیری

یکی از مقدمات واجبات تعبدی در شرایع دین، تحصیل طهارت است؛ طهارتی که با مطهّرات حاصل می شود، یک حجیت ظاهری دارد که طهارت از خبث است. این حجیت ظاهری طهارت متأصل به معنا و حقیقتی می باشد که بدون التزام به آن، اجزای آن ظواهر و اصابت آنها به واقع با خلل مواجه است؛ زیرا جمیع شئون متکثره ظواهر طهارت، شأنی از شئون همان حقیقت واحد می باشند. حقیقت واحدی که بدون آن، طهارت ظاهری مجزی عند المولی نیست؛ عبارتست از طهارت قلب و طهارت قلب منحصر با معرفت به ولایت ولی الله الاعظم (ع) ایجاد می شود. چرا که حقیقت طهارت، وجود مقدس امام است؛ یعنی امام هم طاهر و مطهّر و مطهّر و هم طهارت است. چنانچه نجاست در معنای اولیه ضد طهارت ظاهری می باشد، در معنای دوم ضد حقیقت طهارت است، یعنی چیزی جز اعداء اهل بیت (علیهم السلام) نمی باشد. بنابراین جمیع اعیان نجس که مولا آنها را حرام و منهی عنه دانسته است، یک معنای باطنی دارد و آن وجود اعداء اهل بیت می باشد که تقابل محض با طهارت و ولایت و نورانیت دارد. لذا وفق نتایج پژوهش از آنجایی که راه رسیدن به کمال اخلاقی طهارت است، و معنای طهارت منحصر در ولایت اهل بیت (ع) است بنابراین کمالات اخلاقی را باید در معرفه الامام جستجو کرد. وقتی معرفت اهل بیت (ع) در اخلاق ورود پیدا کند، رکن اخلاق و اولویت های اخلاقی تغییر می کند و شناخت معنای حقیقی طهارت اهمیت می یابد و سبب تحول و تمایز سلوک اخلاقی از دیگر مکاتب می شود. به عبارت دیگر اهل بیت (ع) مسیر رسیدن به اخلاق کریمه هستند و ساحت ولایت ایشان، کامل ترین صفات اخلاقی را داراست. هر کس به میزانی که داخل در ولایت ایشان شود به اخلاق کریمه دست می یابد.

## فهرست منابع

۱. ابن بابویه (۱۴۰۳ ق). معانی الأخبار، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول.
۲. ابن بابویه (۱۴۱۳ ق). من لا یحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم.
۳. ابن شهر آشوب مازندرانی (۱۳۷۹ ق). مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم: علامه، چاپ اول.
۴. استر آبادی، علی (۱۴۰۹ ق). تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم: موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول.
۵. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (۱۳۷۴ ش). البرهان فی تفسیر القرآن، قم: بعثه، چاپ اول.
۶. برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۱ ق). المحاسن، قم: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم.
۷. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۰ ق). غرر الحکم و درر الکلم، قم: دار الکتب الإسلامی.
۸. جمعی از محدثین (۱۴۰۵ ق). الاصول الستة عشر، قم: دار الشبستری للمطبوعات، چاپ دوم.
۹. جیلانی، رفیع الدین، (۱۴۲۹)، الذریعة إلى حافظ الشریعة (شرح أصول کافی جیلانی)، قم: دار الحدیث، چاپ اول.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق). وسائل الشیعة، قم: موسسه آل بیت □، چاپ اول.
۱۱. دلمی، حسن بن محمد (۱۴۲۷ ق). غرر الأخبار، قم: دلیل ما، چاپ اول.
۱۲. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ ق). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم.
۱۳. طریحی، فخر الدین، (۱۴۱۶)، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۱۴. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ ق). تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمیة، چاپ اول.
۱۵. فیض کاشانی، محمد (۱۴۰۶ ق). الوافی، کتابخانه امام امیر المؤمنین، اصفهان، چاپ اول.
۱۶. قرشی، علی اکبر (۱۴۱۲ ق). قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ ششم.
۱۷. قمی، علی بن ابراهیم (۱۴۰۴ ق). تفسیر القمی، قم: دار الکتب.
۱۸. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸ ش). تفسیر کنز الدقائق و بحر العرائب، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلام، چاپ اول.
۱۹. کرکی حائری، محمد بن ابی طالب (۱۴۱۸)، مقتل الحسین تسلیة المجالس و زینة المجالس، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق). الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم.
۲۱. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق). بحار الأنوار، بیروت: احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۲۲. مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم: نشر هادی.
۲۳. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸ ش). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۴. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق). الإختصاص، قم: المؤتمر لالفیة الشیخ المفید، چاپ اول.
۲۵. هلالی، سلیم بن قیس (۱۴۰۵ ق). کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم: نشر الهادی، چاپ اول.